

من بودم و چارراهِ تلاقی :

راهی به سوی دریا می رفت؛

راهِ دیگر به جنگِ بیهده با خویش

(رفته بودم از این راه

بارها

و آمده بودم باز).

راهِ دیگر به آشنای خیالم

به خانه ی نفرینی ام که خاطره هایش

همیشه هست وبالم.

راهِ دیگر...

نمی دانم آن کجا می رفت.

کاش

تقدیر من نبود

برگزیدن از این چارراهِ تلاقی.

من بودم و جایی میان ساغر و ساقی.

-----

واشینگتن، دهم مرداد 1400